

[مقام اول:تبعیت دلالت از اراده 1](#_Toc511204072)

[نظر مرحوم خویی:دخالت اراده در معنای موضوع له بنا بر مسلبک تعهد 1](#_Toc511204073)

[دخالت اراده در موضوع له بنا بر سایر مسالک 2](#_Toc511204074)

[عدم دخالت اراده در موضوع له به خاطر وجود لغویت 2](#_Toc511204075)

[رد مرحوم اغا ضیا توسط مرحوم خویی به خلط بین اراده استعمالی و جدی 2](#_Toc511204076)

[مختار استاد: عدم دخالت اراده در معنای موضوع له 3](#_Toc511204077)

[رد دلیل غرض مرحوم خویی توسط استاد 3](#_Toc511204078)

[مقام دوم: بررسی توجیه کلام اخوند از علمین 4](#_Toc511204079)

**موضوع**: بررسی کلام مرحوم اخوند /تبعیت دلالت از اراده /مقدمات علم اصول

**خلاصه مباحث گذشته:**

در جلسه گذشته بحث شد که مرحوم اخوند قائل به عدم تبعیت دلالت از اراده است و سه دلیل برای این مطلب مطرح فرمودند که استاد از هر سه دلیل جواب دادند و کلام به رد دلیل سوم منتهی شد و ان عبارت است از اینکه اگر دلالت تابع اراده باشد موضوع له الفاظ خاص میشود در حالی که پذیرفتنی نیست. استاد جواب دادند به اینکه منافاتی بین تبعیت و عام بودن نیست

# مقام اول:تبعیت دلالت از اراده

بحث در این بود که ایا الفاظ برای ذات معانی وضع شده اند که دلالت وضعیه، دلالت تصوریه باشد یا اینکه الفاظ برای معانی مراد وضع شده باشند تا اینکه دلالت الفاظ بر معانی دلالت تصدیقیه باشد.

مرحوم اخوند و مشهور معتقدند به اینکه اراده از حیطه وضع خارجند در مقابل بعضی گفته اند اراده قید موضوع له یا قید علقه وضعیه است که در نهایت دلالت الفاظ بر معانی تصدیقیه میشود.مرحوم خویی معتقد به این نظر است.

## نظر مرحوم خویی[[1]](#footnote-1):دخالت اراده در معنای موضوع له بنا بر مسلبک تعهد

ایشان بعد از اینکه بیانات مرحوم اخوند را جواب داده است فرموده است که وجه اینکه اراده دخیل در موضوع له است حال یا در خود موضوع له یا قید علقه وضعیه است را بیان کرده است که در نهایت به قید علقه وضعیه ملتزم شده است و کشف اراده از طریق وضع است. ایشان میفرماید: بر مسلک تعهد که خیلی واضح است که اراده دخیل در موضوع له است زیرا حقیقت ان همان اراده است و اراده در حقیقت وضع خوابیده است مثلا زید که شنیده میشود به این معنا منتقل میشویم که متکلم اراده کرده است که این گونه صحبت کند و متکلم نیز متعهد شده است که لفظ بدون قرینه را فلان معنا را اراده کند و طبیعی کار انسان مختار نیز این گونه است. پس اراده تفهیم معنا به برکت وضع است نه اینکه از مقام فهمیده شود. و ادعای علمین نیز همین مطلب است.

اینکه شما میبینید در جایی که طرف غافل است ولی باز هم منتقل به معنا میشوید منشا ان وضع نیست بلکه از باب انس وضعیه است و د راثر تکرار شنیدن لفظ و اراده معنا این انس به وجود امده است. به هر حال منشا دلالت تصوریه وضع نیست بلکه انس است.

## دخالت اراده در موضوع له بنا بر سایر مسالک

بلکه بر مسلک دیگران نیز باید معتقد به این ادعا شد و اراده را دخیل در وضع بدانند و با کمک وضع به اراده میرسیم زیرا غرض از وضع تفهیم معانی به وسیله وضع است به جای اینکه معانی را احضار کنیم با لفظ این کار را انجام میدهیم پس غرض از وضع تفهیم معانی است و از طرفی فعل از غرض اوسع نمیتواند باشد چون لغو است بلکه فعل مطابق غرض است و باید فعل مساوی غرض باشد بنا بر این باید اراده در وضع نهفته است و در جایی وضع وجود دارد که اراده وجود داشته باشد.

خلاصه: اولا غرض از وضع تفهیم معنا است و ثانیا فعل مساوی غرض باید باشد در نتیجه دلالت وضعیه دلالت تصدیقه است.

## عدم دخالت اراده در موضوع له به خاطر وجود لغویت

مرحوم اغا ضیا فرموده است[[2]](#footnote-2) که مقتضای حکمت وضع وضع الفاظ برای ذات معنا است و اراده دخیل در وضع نباشد زیرا مردم از مجرد لفظ به اراده نمیرسند اگر واضع بگوید لفظ را برای معنای مراد وضع کرده ام لغو است چون مردم به صرف شنیدن لفظ به معنای مراد نمیرسند بلکه باید یک سری اصول عقلایی جاری کنند تا به اراده برسند فلذا برای اینکه لغویت پیش نیاید باید بگوییم اراده دخیل در موضوع له نیست

### رد مرحوم اغا ضیا توسط مرحوم خویی به خلط بین اراده استعمالی و جدی

مرحوم اغا ضیا بین اراده تفهیمیه و اراده جدیه خلط کرده است. ما دو اراده داریم یکی اراده تفهیمیه است و یا تصدیقیه اول. هر متکلمی عن شعور تکلم میکند به حسب ظاهر اراده تفهیم معنا را دارد چون شان لفظ این اقتضا را دارد این اراده متوقف بر عدم وجود قرینه بر خلاف معنای موضوع له است مثلا گفته میشود اکرم العلما که در این جا منظور عموم است چون قرینه بر خلاف نیامده است اگر قرینه بر خلاف بیاورد دیگر عموم فهمیده نمیشود و یک اراده دیگری داریم که به ان اراده جدیه میگویند یعنی اگر همان چیزی را که فهماند اراده کرده بود اراده جدی است حال این اراده جدی گاهی با اراده تفهیمیده مطابقت دارد و گاهی ندارد در حقیقت اراده تفهیمیه معبر برای اراده جدی است. کشف اراده جدی به این گونه است که اگر قرینه منفصله بر خلاف نیاورد همان اراده تفهیمیه را اراده کرده است و ان را اصاله التطابق میگویند. حال اگر قرینه بر خلاف بیاید به صورت منفصل، ظهور مراد استعمالی را از بین نمیبرد بلکه حجیت را ان را ضیق میکند و قرینه منفصل خلل در حجیت ایجاد میکند چون قرینه منفصله با مراد جدی کار دارد.

بنا بر این مطالب، شما که میگویید از لفظ به اراده نمیرسیم پس وضع لفظ برای اراده لغو است به اراده جدی نمیرسیم بلکه باید اصول عقلایی را جاری کنیم ولی از شنیدن لفظ به مراد استعمالی میرسیم و لفظ اراده تفهیمی را میرساند و منظور از دخالت اراده در موضوع له، همان اراده تفهیمیه است که از شنیدن لفظ به ان اراده میرسیم

## مختار استاد: عدم دخالت اراده در معنای موضوع له

ما در ارتکاز و جدانمان میابیم که از مجرد لفظ به اراده استعمالی نمیرسیم و حق با مرحوم اغا ضیا است و ابزار تعیین موضوع له تبادر است که تبادر این است که اراده تفهیمیه کار لفظ نیست و شاهدش این است که در اراده تفهیمیه احراز شود که در مقام بیان باشد پس معلوم است که از لفظ استفاده نمیشود. مرحوم خویی میگفت که اگر متکلم در مقام بیان بود دلالت وضعیه، دلالت تصدیقیه است اما مرحوم اخوند و مرحوم اغاضیا میگوید اگر متکلم در مقام بیان باشد اراده از مقام فهمیده میشود نه اینکه از وضع فهمیده شود.

### رد دلیل غرض مرحوم خویی توسط استاد

ما قبول داریم که غرض از وضع تفهیم باشد ولی اینکه فرمود فعل باید مساوی غرض باشد را قبول نداریم بلکه مقداری از غرض اوسع باشد اشکالی ندارد بله قبول داریم که نباید خیلی اوسع باشد ولی اینکه حتما باید مساوی باشد را قبول نداریم بلکه وجود اصل غرض کفایت میکند و عقلایی باشد و لفظ برای ذات وضع میشود و لزومی ندارد ان را مقید به جایی کنیم که اراده باشد. و در خیلی از اوقات وضع واضع بدون دخالت اراده در موضوع له غرض دارد.

خلاصه: خلو فعل از غرض درست نیست ولی اوسعیت فعل از غرض که اشکال ندارد.

# مقام دوم: بررسی توجیه کلام اخوند از علمین

اگر نگوییم صریح علمین همان نسبت صاحب فصول است ظاهر پر واضح کلام انها در همان نسبت کلام صاحب فصول است که در جلسه اینده به بررسی ان پرداخته میشود.

1. [مصباح الاصول، السید أبوالقاسم الخوئی، ج1، ص102.](http://lib.eshia.ir/13046/1/102/انس)

   و ان شئت قلت: انّ الحكمة المقتضية لوضع الالفاظ للمعاني هي الحاجة الى ابراز المقاصد القلبيّة بواسطة الالفاظ، فلا محالة تكون الالفاظ كاشفة عن تعلّق الارادة بما لها من المعاني بمقتضى الوضع، فالدلالة الوضعية هي دلالة اللفظ على كون المعنى مرادا للافظ.

   أمّا خطور المعنى في ذهن السامع مع عدم ارادة التفهيم بل مع عدم ادراك و شعور من اللافظ، فلا داعي لوضع اللفظ له، و هو لغو محض، فلا يكون خطور المعنى في ذهن السامع مستندا الى الوضع، بل الى انس الذهن الحاصل من كثرة الاستعمال.

   و من ثمّ يتحقّق هذا الخطور حتّى مع تصريح الواضع باختصاص العلقة الوضعية بالمعنى المراد لا بما هو هو، فحقّ هذه الدلالة أن تسمّي بالدلالة الانسية لا الدلالة الوضعية، بل الدلالة الوضعية هي الدلالة التصديقية، على ما تقدّم بيانه. [↑](#footnote-ref-1)
2. [نهایة الافکار، آقا ضیاء الدین العراقی، ج1، ص64.](http://lib.eshia.ir/13053/1/64/اقوی)

   و لكنّه فرع إثبات ان الغرض من الوضع انما هو تفهيم المعنى، و إلّا فبناء على المنع عن ذلك كما هو الأقوى من دعوى ان الغرض من الوضع انما هو مجرد جعل العلقة بين اللفظ و معناه بنحو ينتقل الذهن عند سماعه بانتقال تصوّري إلى معناه و لو كان صدوره من خرق الهوى أو من شي‏ء آخر فلا يتمّ ذلك كما هو واضح. كيف و انه لو لا ذلك لما كان وجه لاحتياجهم في الدلالة التصديقيّة في استفادة إرادة المتكلّم للمعنى إلى ضمّ مقدّمات الحكم من مثل كون المتكلم في مقام الإفادة، إذ لو كان ذلك بمقتضى الوضع يكفيه نفس وضع الواضع كما في الحكم على المعنى الحقيقي و لا يحتاج إلى ضمّ مقدمة خارجية، مع انه خلاف ما تسالموا عليه من اشتراط كون المتكلم في مقام الإفادة في استفادة إرادة المعنى. [↑](#footnote-ref-2)